**مطهری، نماد عقل سرخ**

پدید آورنده : عبدالرضا رضائی نیا ، صفحه 36

|  |
| --- |
| **1**  پاک  به صداقت سپیده دم می خواند،  تا نهایت انسان را  عریان دریابیم،  می آمد،  ـ در نقطه های مبهم شک و اشک ـ  اسرار اشراقی و رستن را  برسینه می نوشت و نمی رفت  و چشم نمی بست،  فاتح دیده ها بود...  سال پنجاه و هفت؛ انقلاب شعله ور شده است و ذهن و زبان جامعه در تصرّف شور و حال حماسی است، فرقی نمی کند که باشی و از چه صنف و چه فرقه ای؟ جوان یا پیر، روحانی یا دانشگاهی، روشنفکر یا عامی، مذهبی یا غیر مذهبی... تب سیاست چنان بالاست که بازار تفکر و فلسفه و حکمت و عرفان را از رواج و رونق انداخته است، کتاب های فلسفی و تئوریک آن مایه به کار می آیند که ویترین سیاست را تکمیل کنند !  در این میانه «استاد مرتضی مطهری» وضعیتی یگانه دارد، او که سنگربان بیدار تفکر دینی است، گر چه آنی از تکالیف انقلابی اش غافل نمی شود، بیش و پیش از هر چیز، به رصد جریان های فکری قد بر افراشته است.  چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» بناست تا در چنین حال و هوایی به جامعه تقدیم شود. استاد نوشتن مقدمه ای ـ نسبتا ـ مبسوط را بر این چاپ ضرورت می بیند. خلاصه مقدمه از این قرار است که تفکر ماتریالیستی ـ پس از پنجاه سال تلاش بی ثمر ـ با تشبّث به دو نیرنگ نو به میدان آمده است؛ یکی «تحریف شخصیت ها» و دیگری «تفسیر مادی آیات قرآن با حفظ پوشش ظاهری آنها» و این هر دو برای مسخ و مصادره فرهنگ دینی و معنوی به نفع مادی گری .  استاد برای پرهیز از کلی گویی به مصداق ها می پردازد، با ذکر سه شاهد مثال، که تأمل در زوایای هر یک از آن ها روشنگری های بسیار به ارمغان می آورد. اگر استاد مجال می یافت، بی تردید بازخوانی مصداق ها و تحلیل جوانب ماجرا گستره ای فراتر از یک مقدمه می یافت اما شاید احساس پایان مجال و درک و دریافت نزدیکی هنگام کوچ ابدی او را وا می دارد که به اغتنام فرصت در اندازه های یک مقدمه سطرهایی هوشمندانه را به یادگار بگذارد، تا بعد... اما فرصت بعدی در کار نیست و استاد چند ماه پس از این مقدمه به شهادت می رسد. بر این سطرها درنگی می کنیم.  **2**  شاهد مثال نخست، پیش درآمد «احمد شاملو» بر دیوان خواجه شیراز است که بنا بر روایت استاد مطهری، تحریف شخصیت معنوی حافظ و مصادره او به نفع الحاد را نشانه گرفته است؛ «یکی از شاعران به اصطلاح نو پرداز، اخیراً دیوان لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد شیرازی را با یک سلسله اصلاحات که داستان «شَدُرُ سنا» را به یاد می آورد، به چاپ رسانیده و مقدمه ای بر آن نوشته است، مقدمه خویش را این چنین آغاز می کند:  «به راستی کیست این قلندر یک لاقبای کفر گو که در تاریکترین ادوار سلطه ریا کاران زهد فروش، در ناهار بازار زهد نمایان... یک تنه وعده رستاخیز را انکار می کند، خدا را عشق و شیطان را عقل می خواند و شلنگ انداز و دست افشان می گذرد که:  این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی  وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی...  ... و یا آشکارا به باور نداشتن مواعید مذهبی اقرار می کند  ... کیست این «کافر» که چنین به حرمت در صف پیغمبران و اولیاء اللّهش می نشانند.»(1)  استاد مطهری می تواند با تمسک به شأن فیلسوفانه و فقیهانه خود پرداختن به مقدمه یک دیوان شعر را دون شأن خود داشته و سکوت اختیار کند، یا آن که با پشتوانه قرار دادن شور و حال انقلابی و اسلامی مردم مسلمان با حکم به تکفیر شاعر غائله را فیصله دهد، یا آن که ـ دست کم ـ با طعن بر رگه هایی از ملامتی گری او شخصیت اش را به چالش بکشاند، رگه هایی پر رنگ که خود شاعر نو پرداز از ابراز آن ابایی نداشت. اما استاد «زمان شناسانه» شأن متفکرانه خود را پاس می دارد که مقام نقد فکر و تضارب آراء از مقام تکفیر و ناسزا جداست و در دفاع از دین و معنویت و ادب و عرفان می توان ـ و باید ـ به اخلاق و ادب پای بند بود و دهان به دشنام نیالود که التزام به این دو به هیچ روی نشان فقدان حمیّت و غیرت دینی نیست.  از سوی دیگر، استاد مطهری «شاگرد برجسته» علامه بی بدیل طباطبایی بزرگ است که با حافظ انسی عمیق دارد و گذشته از روایت شاگردان برجسته روحانی ایشان، روایت «سید حسین نصر» در زندگینامه خود نوشته اش و روایت «داریوش شایگان» در زیر آسمان های جهان، حکایت دلدادگی و دلبری شگفت علامه در آفاق مهر ورزی به لسان الغیب است. با چنین پیشینه ای، «استاد مطهری» در مجال محدود یک مقدمه جدّی می کوشد تا با تکیه بر استدلال و آوردن ابیات متعدد از شعر حافظ و استناد به اقوال معاصران حافظ درباره شخصیت او، سستی خوانش و تأویل امثال «شاملو» را آشکار سازد، ضمن آن که با حسرت مندی از کوتاهی مجال، به سلسله گفتارهای دانشکده الهیات درباره «عرفان حافظ» اشاره کرده و آرزو می کند که به تنظیم و نشر یادداشت های بیشتراش در این باره توفیق یابد.(2)  **3**  شاملو ـ البته ـ در سال های بعد با بیان تأویل های شگفت و تحلیل های جنجالی از شعر سعدی و شاهنامه فردوسی نشان داد که با نگاهی ژورنالیستی و خام دستانه ـ از این جنس ـ هیچ گونه همدلی را در شاعران و ادیبان نوپردازی که با متون کلاسیک ادب فارسی انس و آشنایی دارند، بر نمی انگیزد. بل به عکس، چنان که در ماجرای حکیم طوس دیدیم، اعتراض صریح بسیاری از ادیبان و روشنفکران و حتی دوستان و شیفتگان خویش را نیز برانگیخت، از خیل آن اعتراض ها، تعابیر «مهدی اخوان ثالث» شاعر نامدار معاصر بیش تر در یادها ماند.  به علاوه، گذشت سه دهه از این ماجرا بر آن قاعده بنیادین مهر تا کید زد که هر متن و تأویلی ـ در فرجام ـ باید از سنخیت برخودار باشند و در رویکردهای هرمنوتیک ،نمی توان هر تأویلی را بر هر متنی تحمیل کرد و به یقین، برخی از متن ها از پذیرش برخی و بسیاری تأویل ها امتناع می کنند؛ هم از این روست که متنی از جنس شعر حافظ ـ هرگز ـ تأویل های ماتریالیستی را بر نمی تابد؛ به دیگر سخن، چنین تأویلی از شعر حافظ همان قدر راه به بیراهه می برد که تأویل عرفانی و معنوی از شعر «الف با مداد»! و در یک کلام، ضرورت بازخوانی و تحلیل های نو از متون کهن ـ هرگز ـ به منزله مجوز ارائه تأویل های معارض با ذات و بن مایه متن نخواهد بود.  **4**  شاهد مثال دیگر ـ در مقدمه استاد مطهری بر کتاب «علل گرایش به مادیگری» کتابی است به نام «حلّاج»، نویسنده این کتاب هم شاعری است نوپرداز و سمت گیری ایشان در روی آوردن به «حلّاج» در تداوم همان پروژه «تحریف شخصیت هاست» که به تعبیر استاد «کوششی است تا از این راه یعنی تحریف شخصیت های مورد احترام، اذهان را متوجه مکتب و فلسفه خود بنمایند». تفاوت این کتاب با کتاب پیش در این است که در نوشته ای مفصل با صراحت و تأکیدی دو چندان بر متد دیالکتیک مارکسیستی به مصادره حلّاج می نشیند، استاد مطهری می نویسد: «یکی دیگر از شخصیت هایی که اخیراً مادی مسلکان برای توجیه خود دست به تعریف او زده اند، حسین بن منصور حلّاج است. حلّاج یک شخصیت جنجال انگیز در جهان اسلام است... برخی مادی مسلکان معاصر خواسته اند از «حلّاج» یک مادی منکر خدا بسازند که نه تنها اعتقاد به خدا نداشته است، به هیچ وجه هم نمی خواسته با ادعای حلول خدا در خود، به خدا رسیدن و خدا شدن خود را تبلیغ کند، بلکه می خواسته اندیشه انکار خدا را تبلیغ کند... طبق نظر این مدعیان، حلّاج نه تنها یک ماتریالیست تمام عیار بوده، منطقاً نیز از منطق دیالکتیک پیروی می کرده است، یعنی ماتریالیسم او، ماتریالیسم دیالکتیک بوده و همان فلسفه و منطق را داشته که هزار سال بعد از او مارکس وانگلس با تکیه بر ماتریالیسم فویر باخ و منطق هگل در جهان علم کردند... کتابی اخیراً به نام حلّاج منتشر شده... این کتاب مدعی است که حلّاج در دوره آخر عمر خود یک ماتریالیست تمام عیار بوده و مدعی است که افکار مترقی ماتریالیستی حلّاج همه در آن عده از آثار او بوده که سوزانده شده و اثری از آن ها در دست نیست. آنچه بر دوره الحاد او دلالت دارد، «انا الحق» گفتن او و یا اشعار معروف «اُقْتُلُونی یا ثقاتی انّ فی قَتْلی حیاتی» است که به اصطلاح، مفهومی دیالکتیکی دارد زیرا زندگی را در درون مرگ جستجو می کند.»(3)  **5**  نیرنگ دیگری که استاد مطهری در این مقدمه بیدار گرانه به آن اشاره می کند، «تفسیر مادی از قرآن» است؛ نمونه دیگری از دستاویزهای تبلیغی مادی گرایان برای مسخ مفاهیم دینی و مبارزه با مذهب با تمسک به شیوه قدیمی «مذهب علیه مذهب» البته در جامه و جمالی نو؛  «ماتریالیسم در ایران، دریکی دو سال اخیر، به نیرنگ تازه ای بسی خطرناک تر از «تحریف شخصیت ها» دست یازیده است و آن «تحریف آیات قرآن» و تفسیر مادی محتوای آیات با حفظ پوشش ظاهری الفاظ است... من ترجیح می دهم در مطالبی که می خواهم تذکر دهم خود این نویسنده و یا نویسندگان را که فرض ما فعلاً بر این است که اغفال شده اند و قصد خیانتی در کار نیست، مخاطب قرار دهم.  عزیزان من... کی و کجا وضع تفسیر مفسر آنچنان بوده که شما نوشته اید؟ آیا تاریخ را با چشم به هم گذاشتن و خطا به سرائی می توان رقم زد؟... از نظر شما... تمام مسائل قرآن بر محور انقلاب و فلسفه انقلاب است، خداوند حزب تشکیل داده و حزب خدا، همه نیروهای متکامل جهان، دارای هر عقیده و مذهب می باشند... شما از وجدان انقلاب و صداقت انقلابی دم می زنید. همان وجدان و صداقت انقلابی شما را به گواهی می طلبم.»(4)  در ادامه، با نقل قول های متعددی از جزوه ای که گروه فرقان به نام تفسیر منتشر کرده اند، دیدگاه های آنان را به چالش می کشد، در این جزوه تفسیری، با مهارتی محیرالعقول مفاهیمی چون دنیا، آخرت، ایمان، غیب، نماز و از همه مهم تر خداوند تفسیر به رأی شده و مفاهیم دیالکتیکی مارکسیستی براساس متد تفسیر انقلابی بیرون کشیده می شود و استاد با تأکید بر آن که آن زمان هنوز برایشان معلوم نشده که نویسندگان آن تفسیر عجیب و غریب اغفال شده اند یا آن که عاملانه قصد خیانت در سر دارند، آنها را با تعبیر «عزیزان من» مورد خطاب قرار می دهند که شگفتا، اندکی بعد با واژگانی از جنس گلوله پاسخ می گیرند! فرقان و فرقانیان و آدم های همسو در آن سال ها، کتاب ها و جزوه های متعددی با رویکرد تفسیر ماتریالیستی از قرآن منتشر کردند. ماجرای فکری این طیف می تواند دستمایه پژوهشی مفصل قرار گیرد که با تحلیل وبازشناسی و ریشه یابی و درنگ بر پی آمدهای چنین رویکردی مایه روشنگری راه دوستداران اندیشه اصیل دینی گردد، به علاوه، راه را بر بازگشت دوباره رویکردهایی هم سنخ با آن را در فضای اندیشگی جامعه مسدود کند.  **6**  زندگی فرهنگی و فکری استاد «مرتضی مطهری» سرشار از این دست فرازهای زیباست اما در این جا دوست دارم بر این نکته تأکید کنم که گرچه آن آینه دار خرد و روشنی را در فلسفه و فقه و تفسیر و کلام و اصول شأنی پر ارج و والا ست، اما برای من و امثال من در دنیای پر تنش امروز ـ که شاهد ظهور نه به نوعی موج ها و جریان ها و نحله های گونه گونیم ـ آن بخشش از زندگی پر برکت ایشان جذاب تر است که به حضور هوشمندانه در زمان و زمان شناسی مربوط می شود، شاید در مجالی دیگر به جلوه های دیگری از داد و ستد فکری و تعامل فرهنگی استاد با شخصیت ها و جریان های فکری بپردازم اما به اجمال اشاره می کنم به، نحوه تعامل ایشان با شخصیت هایی چون مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر شریعتی، دکتر زرین کوب، دکتر معین، آیت الله صالحی نجف آبادی، دکتر سید حسین نصر و ماجارهای فکری جذابی چون ماجرای مجله زن روز و نوشتن مجموعه مقالات نظام حقوق زن در اسلام، نقد ایشان بر فیلم پورونوگراف آن روزگار، ماجرای کتاب مسئله حجاب و پاسخ های استاد به دیدگاه های متحجرانه یکی از فضلا، قضیه کتاب سوزی ایران و مصر و شکل گیری خدمات متقابل اسلام و ایران، قصه دانشکده ادبیات و چالش با آریانپور، حکایت «داستان راستان» و چشیدن ملامت ظاهر بینان پرت افتاده از زمان و همین گونه شیوه حضورشان در عرصه مبارزه سیاسی که از مجموعه این حرکت می توان به روح والا، دل دردمند و سر پرشور و جان سرشار از خرد ورزی و زمان شناسی آن عاشق غریب و آن فرزانه فقید پی برد که با تمام توش و توان، به علم و عمل و صدق و صفا و عشق ورزی در روزگار غربت دین به مرزبانی آفاق اسلام اصیل برخاسته اند، اسلام زلال و بی غبار که نه به تحجر و پیرایه و خرافه تن می دهد نه به مسخ و استحاله و التقاط.  جالب این است که استاد ـ در گفتاری مشهور ـ از دو طیف «منافقان زیرک» و «زاهدان احمق» یاد می کنند که در طول تاریخ براساس اصیل تاخته اند. با این همه، از دو نکته مهم نباید غفلت ورزید؛  اول آن که نباید با اغراق ها و مبالغه ها، بزرگان را در مقام معصوم نشاند و راه را بر نقد تفکر، متد فکری و بررسی نقص ها و کاستی های محتمل بست. هر گونه اغراق درباره انسان های والا ـ در هر عرصه ای ـ در مرتبت نخست، ظلم به خود آن شخصیت هاست، و در مرتبت بعد ظلم به انسانیت و حق پرستی. گناه محبان غالی که از مبغضان و دشمنان قسم خورده نیست !  نکته دیگر آن که، هر گونه تلاشی در مصادره فرزانگانی نظیر استاد مطهری به نفع جناح ها دسته های سیاسی ـ در واقع ـ خیانتی است به مطهری و آرمان و ایمانش؛ فرو کاستن و تقلیل و تنازل اندیشه های والای اوست به سطح نازل تنازعات و روز مرگی هایی که در بسیاری از موارد ـ به تعبیرحضرت روح الله ـ ریشه در نفس پرستی و شرک دارند.  **7**  فارغ از داوری درباره همه این ماجراهای فرهنگی و فکری، جنس مواجهه استاد با چنین قضایایی ـ در نوع خود ـ درس آموز است و از جمله درس ها این که در روزگار نو و در مواجهه با صورت های نو به نو از تردید و تشکیک و انکار، به جای طرد و تکفیر باید پرسش ها و شک ها و انکارهای نهفته در این رویکردها را شکافت و به آن پاسخ روشن و مسئول داد و به جای زخمی کردن افراد ـ که اغلب برانگیختن عنادها وعصبیت ها را در پی دارد ـ باید به ریشه ها، زمینه ها و جریان ها پرداخت تا راه، خضوع در برابر حقیقت مسدود نگردد.  به علاوه، باید از استاد فقید آموخت که دانشوران دردمند ـ خود ـ به سراغ پرسش ها و تردیدها می روند، که پرسشگران این روزگار، بیش تر و پیش تر از پرسشگری سودای پاسخ در سر دارندو عجول تر از آنند که پرسش ها را در کوره درنگ ها و دانشوری ها و رجوع به عالمان به پاسخی اصیل برسانند،به تعبیری بهتر، عالمان ژرف نگر ـ خود ـ پرسش های خفته و نهفته را باور می کنند که طبیبان دوّار و دریاب اند!  سخن آخر آن که اکنون سی سال از کوچ مطهری گذشته است، بسیاری از مخاطبان او در ماجراهای فکری ـ نیز ـ در گذشته اند جریان های فکری ـ اما ـ هم چنان در آمد و شدند؛ با تفسیرهای محیر العقول تر از دین و عرفان و ادبیات، این بار اما بُن مایه های ماتریالیستی از قبله شرقی رو برگردانده و سر و دل به آرمان شهر غربی سپرده اند .  اکنون از این چشم انداز زمانی، به روشنی می توان دید که آن شیخ شهید نماد «عقل سرخ» است و این تعبیر به گمان من ـ با سویه های اشراقی و ایرانی اش ـ زیباترین و موجزترین تعبیری است که زندگی و مرگ استاد «مرتضی مطهری» را بیان می تواند کرد.  راستی را، اکنون غیاب چشمان بیدار و درخشنده آن «عقل سرخ» بیش تر حس می شود ؛ روز به روز بیشتر و بیشتر !  موج های همهمه و تشویش...  سطرهای دغدغه و تردید...  خط های دل فریب شکست...  به همین سادگی  ـ آری ـ  ما مرغان درنگ و رنگ  در حاشیه غبار و رؤیا غنودیم،  وقتی آن سیمرغ بی قرار  به قاف ابد در آویخت ؛  شوریده  در بارانی سرخ...  **پی نوشت ها:**  1ـ علل گرایش به مادیگری، ص 15.  2ـ این پنج گفتار بعدها در کتابی با نام «عرفان حافظ» منتشر شد.  3ـ علل گرایش به مادیگری، ص 26.  4ـ همان، ص 24. |